

مقدمه

مرداد ماه سال ۶۷ در تاریخ زندان و زندانی در رژیم خمینی از یاد نرافتنی است. از نخستین روزهای این ماه خمینی به یکی از فجیع ترین جنایات ضد بشری خود یعنی قتل عام زندانیان سیاسی دست زد.

زمینه های این کشتار بی رحمانه که یک توطئه سیاه برای یک نسل کشی آشکار بود و به دستور خمینی انجام گرفت از سالها قبل فراهم شده بود. از روزهای نخستین مرداد ماه یک قتل عام سراسری از زندانیان سیاسی به راه افتاد و تا چند ماه بعد ادامه یافت. هدف اصلی این کشتار از بین بردن زندانیان مجاهدی بود که طی سالیان با مقاومت قهرمانانه خود و تحمل سرفرازانه تمامی سختیها و شکنجه های قرون وسطایی دژخیمان برگی زرین از مقاومت و فدا در تاریخ انقلاب نوین میهنمان را رقم زده بودند. در این ایام سیاه هیأت های مرگ خمینی مرکب از سرسپرده ترین عناصر وزارت اطلاعات، دادستانی رژیم و مسئولان زندانها با تمهیدات و تدابیر شدید امنیتی، اجرای طرحی را که از سالها پیش در نظر داشتند و از چند ماه قبل از مرداد ۶۷ تدارکش را دیده و مقدماتش را آماده کرده بودند، به طور متمرکز آغاز کردند. آنان در به اصطلاح محاکمه یی که چند دقیقه بیشتر به درازا نمی کشید حکم به دار آویختن مجاهدین اسیر را صادر می کردند. بنا به شهادت شاهدانی که توانسته اند به نحوی از معرکه جان سالم به در برند هیأت مرگ تنها یک معیار داشت. مجاهدین اسیر هویت سازمانی و تشکیلاتی خود را چه بر زبان می آورند. « مجاهد» یا آن گونه که آنان می خواستند «منافق». اولین سؤال، تعیین کننده سرنوشت زندانی این بود. اما حتی کسانی که خود را مجاهد نمی نامیدند تأمین جانی نمی یافتند و سؤالات بعدی عاقبت آنها را در یک نقطه متوقف می کرد. اینجا بود که حکم به دار آویختن آنان با قساوتی مافوق تصور که با هیچ یک از موازین شناخته شده رفتار با اسیران و زندانیان قابل تطبیق نیست صادر می شد. تهران، و زندانهای همچون اوین و گوهردشت البته مرکز این کشتار

بودند. اما هیچ زندان و شهر و روستایی در امان نماند. هیأت مرگ به تک تک آنها سر زد و تکلیف مجاهدین اسیر را یکسره روشن کرد. آن چنان که پس از گذشت ۱۱ سال، هنوز هم ابعاد و اسرار این قتل عام هولناک در کم و کیف واقعی‌اش ناشناخته است. هنوز هزاران خانواده از سرنوشت فرزندان‌شان بی‌خبرند. هنوز رژیم آخوندها هیچ اطلاعی از سرنوشت هزاران زندانی سیاسی که نام و مشخصات‌شان در زندانها و دادگاههایش ثبت شده بود و محکومیت‌های مشخصی داشتند، به خانواده‌هایشان نداده است.

این کشتار فجیع و بی‌سابقه با حکم کتبی، دستورهای روزانه و نظارت مستقیم شخص خمینی صورت می‌گرفت. در سراسر هفته‌هایی که این قتل عام جریان داشت، تمام پاسداران و مسئولان زندان در آماده‌باش کامل به سر می‌بردند، تمام مرخصیها را لغو کرده بودند و جز یک خط تلفن که در اختیار «کمیسیون مرگ» قرار داشت، هیچ امکان ارتباطی دیگری وجود نداشت. به کارکنان اداری و نگهبانان و پاسداران دستور می‌دادند تا در حلق آویز زندانیان شرکت کنند و بر سروسینه شهیدان حلق آویز شده مشت بکوبند؛ تا هرکس چنان در این قساوتها شریک و آلوده باشد که اسرارشان را برملا نکند.

تنها معدودی از زندانیان که شاهد مستقیم صحنه این اعدامها بوده‌اند، جان به در برده‌اند. برخی از شاهدان در اثر روبه‌رو شدن با آن صحنه‌های فجیع تعادل روانی خود را از دست داده بودند و تا ماهها بعد قدرت سخن گفتن درباره‌ آن را نداشته‌اند. تعداد انگشت شماری از این شاهدان توانستند از جهنم آخوندها خارج شوند و در مقابل مراجع بین‌المللی شهادت بدهند.

کثرت اعدامها چنان بود که از جمله هنگام حمل و نقل شهیدان به گورهای جمعی در حوالی علی‌آباد قم پیکر یکی از زنان مجاهد از وانتی که مملو از پیکرهای شهیدان بود بر زمین افتاد. پاسداران شماری از شاهدان را دستگیر و تهدید کرده بودند تا موضوع را در جایی نقل نکنند.

کتاب حاضر براساس اطلاعات و تحقیقات انجام‌شده در داخل کشور و استفاده از گزارشهای زندانیان از بندرسته تنظیم شده و شامل سه بخش است. بخش نخست اسامی و مشخصات ۳۲۱۰ زندانی مجاهد قتل عام شده را به انضمام ۲۰۱ عکس آنان در بر می‌گیرد. گردآوری این لیست طی سالیان اخیر صورت گرفته است. کاری دشوار و پرخطر که ضرورت رعایت مسائل امنیتی بازگویی آن را نامقدور می‌کند. همین اندازه اشاره کنیم که شماری از اسیران مجاهد و سایر هواداران مجاهدین که در کار جمع‌آوری و تکمیل این

اسامی و عکسها و گزارشها در داخل کشور شرکت داشتند، در این مسیر جان باخته‌اند. تا آن‌جا که تحقیقات و دسته‌بندی اسامی موجود و تطبیق آن با گزارشهای زندانیان از بندرسته نشان می‌دهد، شهیدانی که نامشان در این لیست آمده است:

۳۸ درصد حلق‌آویز شده‌اند، ۴۸ درصد را تیرباران کرده‌اند و ۱۴ درصد بقیه به صورتهای مختلف از جمله در اثر شدت شکنجه، زجرکش، انفجار در زندان و حلق‌آویز در ملاء عام به شهادت رسیده‌اند. شایان یادآوری است که هنوز هم رژیم از انبوه قربانیان انفجار مهیب آبان‌ماه ۶۷ در زندان اوین، هیچ نشانه‌یی به جایی نداده است. گزارشهای متعدد حاکی از قتل عام تعداد بسیار زیادی مجاهد در این انفجار است. آمار واقعی شهیدانی که در اثر این نحوه اعدام جان باخته‌اند، نامشخص است.

از انبوه شهیدانی که در ملاء عام حلق‌آویز شدند، جز نام اندکی از آنها به دست نیامده است. گزارشهای متعددی که از حلق‌آویز کردن دسته‌های ۷ تا ۲۰ نفری مجاهدین از کرمانشاه و هرسین و ایلام و دزفول و گرمسار و ساوه و ورامین و کرج تا تبریز و مشهد و بندرعباس و ... رسیده، نشان می‌دهد که در زمستان سال ۶۷ بسیاری از زندانیان سیاسی را نیز با عنوان محکومان دادگاه مواد مخدر در ملاء عام به دار آویخته‌اند.

از شهیدان این لیست، ۳۵ درصد در تهران و به‌طور عمده در زندان اوین به شهادت رسیده‌اند. ۱۴ درصد در زندان گوهردشت و ۴۶ درصد دیگر در شهرستانهای سراسر کشور و محل شهادت ۵ درصد آنها نیز نامشخص است.

زندانیان از بندرسته، شواهدی ارائه می‌کنند که نشان می‌دهد در زندان گوهردشت تا ۲۵ شهریور ۶۷، حداکثر ۳۰۰ تن باقی مانده بودند که به اوین منتقل شدند. گزارشهای موثقی از انتقال ۸۶۰ جسد، از اوین به بهشت زهرا، تنها در روزهای ۲۲ تا ۲۶ مرداد ۶۷ در دست است. هم‌چنین در ۳ بند زندان زنان اوین، ۸۰ درصد خواهران مجاهد را تا شهریور ۶۷ به دار آویخته یا تیرباران کرده‌اند.

این لیست هم‌چنین نشان می‌دهد که بیش از ۴۰ درصد شهیدان این لیست در فاصله کمتر از سه هفته در مرداد ماه ۶۷ اعدام شده‌اند.

در این لیست از آمار شهیدان آبان ۶۷، فقط نام ۳۳۴ تن ذکر شده است. حال آن‌که گزارشهای موثقی در دست است که نشان می‌دهد در این ماه، تنها در چند شهر از جمله، طی یک نوبت در زندان ارومیه ۴۰۰ تن، طی یک نوبت در زندان رشت بیش از ۲۵۰ تن، و طی یک نوبت در زندان مشهد ۸۴ تن اعدام شده‌اند.

از شهیدانی که نامشان در این لیست آمده است، رژیم آخوندها تنها از اعدام ۳۵۴ تن در رسانه‌هایش خبر داده است.

در میان این شهیدان، نوجوانان ۱۳ تا ۱۵ ساله نیز دیده می‌شوند. نمونه‌هایی که از یک سو گواه وحشیگری آخوندهاست که حتی نوجوانان ۱۳ ساله را هم به زندان می‌اندازند و به دار می‌کشند و از سوی دیگر گواه بیداری، آگاهی و اراده استوار نسلی است که به هر قیمت در برابر این رژیم ایستاده است. از میان آنهایی که سنشان مشخص شده، ۲۵ درصد اسامی جوانان زیر ۲۵ سال را در برمی‌گیرد و ۵۸ درصد تا ۳۰ سال سن داشته‌اند. در میان آنان، جوانان بسیاری هم چون سعید دانیالی، احمدعلی وهاب‌زاده، مسعود دارابی از ۱۳ سالگی در زندان بوده‌اند. البته ۲۹ درصد اسامی این لیست سن‌شان مشخص نیست.

۲۰ تن از این شهیدان ۵۰ تا ۶۵ ساله بوده‌اند، که از جمله شامل ۲ مادر، یکی ۶۰ ساله از جهرم به نام سادات حسینی که در شیراز اعدام شده، و دیگری مادر شکری که پس از شهادت فرزندان‌ش علیه رژیم دست به افشاگری زد و دستگیر شد. او را درحالی‌که بر اثر شکنجه به مرز فلج شدن رسیده بود، در قائمشهر تیرباران کردند. دوتن از پدران سالخورده و دریادل از گیلان و مازندران، یکی کشاورز ۶۰ ساله، پدر حسین پور در آستانه اشرفیه که شیدای «مسعود» بود و محمد ابراهیم رجبی ۵۸ ساله، در گرگان که دخترش پروانه رجبی را در سال ۶۰ تیرباران کردند و از سال ۶۲ در زندان بود. امیر هوشنگ هادیخانلو از ارومیه در ۶۴ سالگی و پدری به نام مهدی فتاحی مغازه‌دار اهل اسلام‌آباد که به حمایت از فرزندان مجاهدش برخاسته بود؛ از آن جمله‌اند.

در میان این قهرمانان بسیاری چهره‌های مبارزاتی و مردمی می‌درخشند که تنها به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم:

شماری از زندانیان سیاسی رژیم شاه هم چون اشرف احمدی، محمد گلپایگانی، غلامعلی رهبری، علی تاب، مهدی جلالیان و پرویز ذوالفقاری وجود دارند. شاهدان عینی گفته‌اند، در حالی که رژیم مدعی بوده است پرویز از زندان فرار کرده و خودش، خودش را دار زده در سراسر بدن او جای سوزاندن با اتو دیده می‌شد و شکمش را نیز به صورت فجیعی دریده بودند. در میان این شهیدان، تنی چند از کاندیداهای انتخاباتی سال ۵۸ از جمله، زهره عین‌الیقین از اصفهان، فاطمه زارعی از شیراز و شهباز شهبازی، پیرو راستین مصدق و کاندیدای انتخابات مجلس بررسی قانون اساسی در سال ۵۸ از رودسر و نخستین معاون استاندار گیلان در چند ماه اول پس از انقلاب که از سالها پیش

از انقلاب به مبارزه با دیکتاتوری شاه پیوسته بود؛ به چشم می خورد. او در ۶۰ سالگی به همراه فرزند مجاهدش علی شهبازی در مردادماه سال ۶۷ به شهادت رسید، فرزند دیگرش نیز در سال ۶۰ تیرباران شده بود.

در میان پرسنل نظامی هوادار مجاهدین، باید از دلاورانی همچون سرهنگ میرفخرایی، سرگرد خلیل مینایی، سرگرد مقصودی و تکاور نیروی دریایی مرتضی میرمحمدی نام برد. همچنین شایسته است از محمد میرزامحمدی درجه دار پیشین شهربانی یاد کنیم که در سال ۵۳ از شهربانی استعفا نمود، در انقلاب بهمن ۵۷ فعالانه شرکت کرد، و در دوران خمینی نیز با تأمین سلاح و مهمات به یاری مجاهدین برخاست. غلامرضا میرزامحمدی پسر این پدر پاکباز، از فرماندهان واحدهای عملیاتی مجاهدین، در سال ۶۱ طی درگیری به شهادت رسید.

با آن که اطلاعات و مشخصات مربوط به شغل بخش اعظم این شهیدان کامل نیست، اما در میان آنان از همه اقشار مردم و صاحبان حرف و مشاغل گوناگون دیده می شوند. بخش عمده این شهیدان را دانشجویان، دانش آموزان و جوانان انقلابی تشکیل می دهند که تمام هستی خود را وقف مبارزه برای آزادی کرده و مجاهدت و مبارزه برای نجات خلق و میهنشان را برگزیده بودند. بسیاری از آنان قبل از اسارت در مدارس و دانشگاهها تحصیل می کرده اند.

یکی دیگر از نکاتی که از بررسی این لیست مشخص می شود تنوع شغلی شهیدان است. در میان شهیدان قتل عام سیاه سال ۶۷، از کارگر گرفته تا کشاورز و پیشه ور، صاحبان مشاغل آزاد، کارمندان کشوری و لشکری، پزشکان و کادر درمانی، افسران و پرسنل نظامی، کارشناسان فنی و اداری، صاحبان حرف و صنایع و معلمان و دبیران و استادان دانشگاه دیده می شود که خود نشان دهنده طیف گسترده اجتماعی حامیان مقاومت عادلانه میهنمان می باشد. از جمله دکتر حمیده سیاحی و دکتر معصومه (شورانگیز) کریمیان که به همراه خواهرش مهری در زندان اوین به شهادت رسید و دو پزشک از متخصصان ارزنده میهن به نامهای دکتر طبیبی نژاد، ۵۵ ساله و دکتر فیروز صارمی، ۶۰ ساله، متخصص بیماریهای سرطانی که آنها را در تبریز، درملاء عام به دار آویختند.

شماری از هنرمندان و قهرمانان آزاده ورزشی ایران، از جمله ابوالقاسم محمدی ارزنگی استاد موسیقی و آواز ایرانی؛ فروزان عبدی، عضو تیم ملی والیبال زنان ایران، مهشید (حسین) رزاقی قهرمان تیم ملی فوتبال امید ایران و جواد نصیری عضو تیم ملی شمشیربازی و دو ورزشکار محبوب و صاحب نام دیگر یکی قاسم علی بستاک از اراک و

عباس خورشیدوش از همدان در زمرهٔ این شهیدانند.

در میان آنهایی که در این لیست تحصیلاتشان مشخص شده، ۱۵ درصدشان دارای مدارک تحصیلی دانشگاهی هستند.

از نظر پراکندگی جغرافیایی نیز در سراسر ایران هیچ روستا و شهر و استانی نیست که از چندتن تا چند صدتن در این حماسهٔ پایداری میهنی در برابر ارتجاع خون آشام شهیدی تقدیم نکرده باشد. شهرهای بزرگی هم چون تبریز و ارومیه و رشت و لاهیجان و انزلی و آستانه و صومعه سرا و رودسر گیلان تا ساری و بابل و قائمشهر در مازندران و کرج و مشهد و سبزوار و سمنان و شاهرود و اصفهان و کاشان و کرمانشاه و همدان و زنجان و ایلام و مسجدسلیمان و اندیمشک و اهواز و آبادان و شیراز هر یک شهیدان بسیاری تقدیم کرده‌اند. شهیدان مناطقی چون فهلیان نورآباد ممسنی در جنوب ایران و هفشجان و سی سخت یاسوج در مرکز ایران و کوچصفهان در گیلان و گرگرجلفا در شمال غربی و روستاهای توابع بندرگز و ترکمن صحرا در شمال شرقی و پاوه و نقده و اشترینان در غرب ایران و زادگان روستاهای اطراف زابل و زاهدان و بندرعباس و بوشهر و بهبهان را در بر می‌گیرند.

در این لیست با بسیاری نامهای مشابه مواجه خواهید شد که اعضای یک خانواده بوده‌اند و تمام فرزندانشان را در این قتل عام فدا کرده‌اند اما اسامی کوچک شهیدان مشخص نیست. خانواده‌های حاجی اصفهانی جهرمی در شیراز، اردشیری در کازرون و قدیری در تبریز از آن جمله‌اند.

جای آن است که در یادوارهٔ این حماسهٔ پرشکوه پایداری و شرف از خانواده‌هایی یاد کنیم که بعضی تا ۱۰ شهید و بعضی دیگر از ۳ تا ۵ شهید و شماری دیگر آخرین فرزند خود را نثار آزادی و سرفرازی خانوادهٔ بزرگ ایران کرده‌اند:

خانوادهٔ قهرمان شجاعی از شهرکرد، که در این لیست نامهای نسرين و مراد و قربان شجاعی را ملاحظه می‌کنید، تاکنون ۱۲ شهید تقدیم کرده است.

از خانوادهٔ احمدی اهل آبادان، فریبا و فرحناز و محمد، روز ۱۳ مرداد در اصفهان و منصور احمدی در شهریور ۶۷ در شیراز اعدام شدند.

از خانوادهٔ خسروآبادی در سبزوار، ۳ شهید به نامهای منصور و مسعود و طیبه در مرداد ماه سال ۶۷ تیرباران شدند. مجاهد شهید طیبه خسروآبادی دختر عموی این شهیدان است. در مرداد ماه ۶۷، عصمت، فاطمه و حسین ادب‌آواز در همین جریان قتل عام در زندان

شیراز به استقبال جوخهٔ اعدام رفتند و به خواهر قهرمانشان، شهید مقدس گوهر ادب آواز پیوستند.

خواهر مجاهد اقدس همتی هفتمین شهید خانوادهٔ همتی از سمنان است که به همراه همسرش مجاهد شهید حسین مؤکدی در آبانماه ۶۷ در اوین تیرباران شد. پیش از آنها، در سال ۶۱، عباس همتی (فرمانده بابک، طراح و فرمانده مجازات انقلابی آخوند صدوقی امام جمعه و نمایندهٔ خمینی در یزد) را در ملاءعام تیرباران کرده بودند، فرزند دیگر خانواده، نعمت الله، را در سال ۶۳ به دار آویخته بودند. مریم السادات حسینی همسر عباس در حالی که باردار بود، در مهرماه ۶۱، حین درگیری مسلحانه با پاسداران در اراک به شهادت رسید. زهرا همتی از شهیدان عملیات بزرگ چلچراغ است و پدر خانواده حاج رضا همتی حین درگیری لفظی با پاسداران در مقابل زندان سکنه کرد و به فرزندان مجاهدش پیوست.

با شهادت دکتر منصور حریری و محسن حریری، خانوادهٔ حریری از رشت، ۵ شهید به انقلاب مردم ایران تقدیم کردند.

در خانوادهٔ دیگری به نام حریری از زنجان، جعفر حریری از شهیدان آذرماه ۶۷، ششمین شهید این خانواده است.

احمد غلامی ششمین شهید خانوادهٔ غلامی از قائمشهر، حسین داوودی، ششمین شهید خانوادهٔ داوودی از بابل و علی اکبر ابراهیم پور ششمین شهید خانوادهٔ ابراهیم پور از گرگان هستند.

ابوالفضل و مینا هاشمیان از قزوین در قتل عام سال ۶۷ به برادرانشان، غلامحسین و مجتبی و حبیب پیوستند که در سالهای ۶۰ تا ۶۳ به شهادت رسیده بودند.

طهمورث رحیم نژاد، استاد دانشگاه، هفتمین شهید و تنها بازماندهٔ خانوادهٔ قهرمان رحیم نژاد در گرگان بود. پیش از او تهمینه، ترانه، فریدون، عزیزالله و همسرش فریبا آجیلی در سالهای ۶۰ تا ۶۳ به شهادت رسیدند. تهمینه رحیم نژاد و همسرش طه میرصادقی، از قهرمانان عاشورای ۱۹ بهمن ۶۰، بودند که در رکاب سردار خیابانی و اشرف شهیدان به شهادت رسیدند.

با حسین و مصطفی میرزایی از همدان، شمار قهرمانان شهید این خانواده به ۷ تن رسید. فرهنگ فدایی نیا، چهارمین شهید خانواده از اهواز، ناهید تحصیلی، چهارمین شهید خانواده از تهران، غلامرضا بزرگانفرد، چهارمین شهید خانواده از تهران، فخری آزموده

لکامی، چهارمین شهید خانواده از رشت و ... بسیار خانواده‌های دیگر، هریک جلوه‌ی از رود خروشان خون شهیدان و سرمایه‌های آزادی و پیروزی انقلاب نوین مردم ایرانند.

فصل دوم کتاب به تحلیلی مستند از کشتار ۳۰ هزار زندانی مجاهد اختصاص یافته است. در این بخش سعی شده تا با استفاده از گزارشهای کتبی و شفاهی و مصاحبه با شاهدان فاجعه و هم چنین اطلاعاتی که از داخل کشور به دست آمده است تصویری هرچند ناقص اما واقعی از نسل کشی فجیع خمینی و جلادانش ارائه شود. در این راستا با تعداد زیادی از مجاهدین از بند رسته مصاحبه شده و بسیاری گزارشهای موثق از داخل کشور نیز گردآوری گردیده است. اما با وجود این باید اقرار کرد که تصویر ارائه شده بسیار ناقص است. چرا که به دلیل قتل عام گسترده در زندانهای مختلف و شیوه‌های عملکرد درخیمان و نقل و انتقالهای گسترده اطلاعات رسیده محدود است. به خصوص اطلاعات رسیده از وضعیت و کم و کیف کشتارها در شهرستانها بسیار ناقص است. زیرا در بسیاری از شهرستانها چنان کشتاری انجام شده که حتی یک مجاهد نیز جان به در نبرده است. به عنوان مثال یک گزارش از مشهد حکایت از ۱۱۵۹ اعدام در یک شب می‌کند. مطابق گزارشهای دیگر درخیمان خمینی تنها در شب عید غدیر آن سال، ۳۵۰ نفر را به دار آویخته‌اند. یکی از جلادان زندان وکیل آباد در یک تماس تلفنی به مرکز گزارش داده است: «موجودی مشهد تمام شد». وضعیت در شهرستانهای دیگر نیز به همین قرار بوده است. در گزارشی از شیراز آمده است: «وقتی خبر کشتارها به مردم و خانواده‌های اسیران رسید به زندان مراجعه کردیم. جلادان گفتند: " آیا انتظار دارید به شما نقل و نبات بدهیم؟ ما در یک روز، یک جا ۸۶۰ نفر را کشتیم. شما هم اگر مجلس ختم بگیرید خانه‌تان را با بلدوزر صاف می‌کنیم"». گزارشهای رسیده از اصفهان نیز حاکی از اعدامهای بسیار است. در یک گزارش دیگر صحبت از ۲ هزار اعدام کرده‌اند. در گیلان نیز مردم به یکدیگر خبر می‌داده‌اند که ۳ هزار نفر اعدام شده‌اند. این شایعات خود مبین گستردگی و وسعت اعدامهاست. گزارشهای دیگری از سایر شهرستانها در دست است که نشان می‌دهد: در شاهرود در یک گور جمعی اجساد ۶۵ نفر پیدا شده است، در گچساران در یک نوبت ۳۰ نفر را اعدام کرده‌اند، در سنقر ۱۵ نفر، در خرم آباد (در آبان ماه) ۱۵۰ نفر، در قائمشهر (در آبان ماه) ۷۰ نفر، در ابهر و خرمدره ۱۴ نفر، در کازرون در یک نوبت ۱۱ نفر و در یک نوبت دیگر ۲۵ نفر، در اراك ۲۳ نفر و در همدان ۳۷ نفر اعدام شده‌اند.

با وجود این گزارش‌های به دست آمده همگی حاکی از مقاومت قهرمانانه زندانیان است. از جمله در یک گزارش از دزفول آمده است: «حسین اکسیر معلم روستای سیاه منصور دزفول از مجاهدینی بود که در مقاومت در زندان یونسکو شهره خاص و عام بود. دژخیمان به او می‌گویند اگر از گذشته‌ات اظهار ندامت کنی عفو خواهی شد و او با دلاوری پاسخ می‌دهد: "اگر دستم باز شود بزرگترین عفو را من به شما خواهم داد و همگیتان را به جهنم خواهم فرستاد". بار دیگر دژخیمی به او می‌گوید: "اگر توبه کنی مورد بخشش واقع خواهی شد" و حسین قهرمان که سرشار از عشق به مردمش بود پاسخ می‌دهد: "گناهان من وقتی بخشیده می‌شود که یک سلاح به من بدهید تا مزدورانی را که دانش‌آموزان معصوم را بر روی میدانهای مین می‌فرستند اعدام کنم".»

در گزارشی که در باره مظاهر حاجی محمدی از زندان بابل موجود می‌باشد، آمده است: «او را در حالی به دادگاه بردند که بر اثر شدت شکنجه‌ها حالت طبیعی خود را از دست داده بود و به صورت یک بیمار روانی در زندان به سر می‌برد. مظاهر شبها آن چنان سرش را به دیوار سلول می‌کوبید که تمام دیوار از خون سرش رنگین شده بود. او در تمام مدت بیماری خود فریاد می‌زد: "خمینی، خمینی است. هیچ کس نمی‌تواند جای او را بگیرد". او را با همین حال به دادگاه می‌برند و از او می‌خواهند که توبه کند. اما او با دلیری و استواری بی‌مانندی می‌گفت: "من مدت‌هاست که منتظر شهادت هستم". و با این حرف شهادتی پرافتخار را برای خود می‌پذیرد. حبیب، برادر مظاهر، نیز از جمله تیرباران شدگان است.»

به هر حال، و به رغم دلایل امنیتی و کمبود اطلاعات ما از گستره جنایات دژخیمان خمینی در شهرستانها، در این فصل سعی شده است فضای واقعی کشتارها به خواننده ارائه شود.

در فصل سوم برخی از اعترافات سران رژیم را در باره قتل عامها عینا نقل کرده‌ایم که به خوبی میزان و ابعاد اعدامها را نشان می‌دهد. در فصل چهارم اسامی تعدادی از دست‌اندرکاران و شکنجه‌گران در جریان قتل عام از میان گزارشهای دریافتی گردآوری شده است. در فصل پنجم به فضای عمومی زندانها قبل از شروع قتل عامها اشاره شده و سپس در فصل ششم به گزارشهای مستقیم شاهدان عینی فاجعه پرداخته شده است. در این فصل ۱۳ گزارش مستند از اوین و گوهردشت آورده شده که نویسندگان هر یک از زاویه‌ای به مسئله نگاه کرده‌اند. نویسندگان گزارشها در گزارشهای خود مشاهدات عینی

خود را نوشته اند. این گزارشها به عنوان اسنادی معتبر، روشنگر بسیاری از مسائل بوده و افشاگر بسیاری از دست اندرکاران و مجریان حکم ضد بشری خمینی می باشند. فصل هفتم به یادهایی از آخرین لحظات قهرمانان سر به دار اختصاص داده شده است. و فصل آخر کتاب حاضر به فعالیتهای بین المللی مقاومت و کارزار جهانی برای متوقف کردن اعدامهای گسترده اختصاص یافته است.

از همان روزها و ماههای اول قتل عام مقاومت ایران در سطح بین المللی فعالیت افشاگرانه بسیار گسترده‌یی را آغاز کرد. مقاومت ایران کلیه مراجع و سازمانهای حقوق بشری را در جریان جنایات رژیم در زندانها قرار داد. علاوه بر آن هواداران مقاومت در خارج کشور دست به اعتصاب غذا زده، آکسیونهای افشاگرانه متعددی را به راه انداختند. رهبر مقاومت، برادر مجاهد مسعود رجوی در مصاحبه‌یی که در ۲۴ آذر ۶۷ با رادیو صدای مجاهد داشت اعلام کرد: «اصلا بحث این نیست که خمینی چند نفر را اعدام کرده، بحث این است که باید دید چه کسانی را باقی گذاشته است؟ مگر جنایتکاری خمینی حد و مرز می شناسد؟! نه، اصلا این طور نیست. با ددمنشی کامل، با رذالت و هرزگی غیر قابل تصور، بی محابا خون می ریزد. هیچ قاعده و قانون، هیچ نظم و نظام و هیچ حساب و کتابی را هم نمی فهمد. اگر کسی این را باور نکند اصلا خمینی و رژیم خمینی و مزدوران و دژخیمان خمینی را نشناخته است. این جانی پست فطرت اگر غیر از این می بود یک روز هم نمی توانست حکومت کند. اجازه بدهید در اینجا صمیمانه ترین و دردمندانه ترین تسلیتها را به خانواده شهیدانمان، در سراسر کشور تقدیم کنم. مخصوصا به مادرها و پدرهایشان. و به مادرهایشان بگویم که رحمت بر آن شیر پاک شما باد! و به خواهرها و برادرهایشان بگویم که رزمندگان ارتش آزادی و دیگر برادران و خواهران شهیدان هوشیار و بیدارند، انتقام آنها را از خمینی خواهند گرفت و رژیمش را سرنگون خواهند کرد. این خونهای پاک جوشیدن آغاز خواهد کرد.

هر شب ستاره‌یی به زمین می کشند و باز این آسمان غم زده غرق ستاره هاست خمینی نتوانسته و نخواهد توانست این شعله را خاموش کند... دور نیست روزی که انتقام خون تک تک این شهیدان، این سرفرازترین فرزندان و زنان و مردان این آب و خاک، از خمینی و دژخیماننش گرفته شود. مبادا فکر کنید که این خونها نخواهد جوشید، مبادا فکر کنید که خمینی می تواند به سادگی از روی اینها عبور کند، نه، هرگز این طور نیست...»
به دنبال این رهنمودها بود که مقاومت ایران یک کارزار گسترده جهانی را آغاز کرد.

کارزاری که البته طی سالیان همچنان ادامه یافته است .

اکنون، پس از ۱۱ سال که از آن جنایت بزرگ ضد بشری می گذرد، هنوز که هنوز است ابعاد و زوایای بسیاری مکتوم و ناگفته باقی مانده است که وظیفه ما، و تک تک ایرانیان آزاده و میهن پرست، است که در راستای کشف و افشای آنان بکوشیم. اما آن چه که مهم است این است که به خاطر داشته باشیم تا این رژیم ضدبشری حاکمیت دارد این قبیل جنایات به صورت عملکرد ماهوی آن ادامه خواهد یافت. همچنان که واقعیت فراز و نشیبهای سیاسی دوران اخیر نیز نشان داده است هیچ یک از جناحها و باندهای درونی رژیم قادر نخواهند بود قدمی در راستای افشای قتل عام سیاه سال ۶۷ بردارند. مدعیان شیاد و ریاکار «جامعه مدنی» و «قانونگرایی» همچنان که در عمل نشان داده اند بخشی از تمامیت رژیمی هستند که سراپا فاسد، شقی، و مرتجع و ضدبشری است. به همین دلیل است که تا کنون نیز از طرف آنان نه تنها هیچ کلامی درباره این جنایت فجیع و هولناک گفته نشده است، و نه تنها هیچ یک از عاملان و مجریان آن به دادگاه احضار نشده و به مجازات نرسیده اند، که درست برعکس آخوند خاتمی، وزیر ارشاد آن زمان به ریاست جمهوری ارتجاع رسیده و عضو اصلی کمیسیون مرگ آن، آخوند شوشتری، نیز در پست وزارت دادگستری به جنایت ادامه می دهد. در حالی که اگر آخوند خاتمی شیاد و دجال اندکی صداقت می داشت بایستی برای اثبات مدعای خود هم که شده پاسخی که یکی از شهیدان قتل عام به جلادان داده است را تکرار می کرد. پاسخی که مجاهد قهرمان رضا آفرند در زندان بابل به دژخیمان داده بود. در یکی از گزارشهای رسیده از بابل آمده است: «مقاومتهای قهرمانانه مجاهد شهید رضا آفرند در زندان بابل دژخیمان را در بن بست قرار داده بود. بارها او را شکنجه کردند تا وادار به تسلیمش کنند. اما او هر بار سرفرازتر از گذشته از زیر شکنجه بیرون آمد. عاقبت دژخیمان زبون با سرشکستگی تمام از در حيله درآمده و به او می گویند که شکنجه گران وی اشتباه کرده و حالا همه چیز تغییر کرده است، و از او می پرسند: «ما چه کاری بکنیم تا تو دست از هواداری از سازمان برداری و باور کنی ما تغییر کرده ایم؟» و این مجاهد قهرمان با هوشیاری و صراحت پاسخ می دهد: «اگر راست می گویند آخوندی را که بی جهت من را محاکمه کرده بیاورید و اعدام کنید تا باورم شود که تغییری در شما به وجود آمده است».



حلق آویز زندانیان سیاسی در ملاء عام



تصویری از یکی از گورهای جمعی کشف شده



گورهای جمعی زندانیان قتل شده در منطقه خاوران واقع در جنوب تهران



تصویری از یک گور جمعی زندانیان سیاسی شهید در اهواز